

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)

## سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)

**به نام خداوند جان و خرد**

# گزیده ای از سیاست نامه و قابوس نامه

با کوشش: دکتر مجید سرمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور

# اهداف کلی درس

۱. آشنایی با سیاست نامه

۲. آشنایی با ویژگی های نثر قرن پنجم

۳. آشنایی با شیوه نگارش و دریافت زیبایی های لغوی و معنوی نثر نظام الملک

۴. تشخیص نقاط ضعف و قوت قلم نویسندگان

5. آشنایی با مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دوره سلجوقیان

6. بررسی و تجزیه و تحلیل نظام سازمانهای اداری، طبقات اجتماعی آداب و رسوم

روزگار سلجوقیان

7. تجزیه و تحلیل اندیشه مؤلف و در نهایت پذیرش یا رد مضامین مطرح شده

## **بخش اول : گزیده سیاست نامه**

**دادخواهی و سیرت نیکو ورزیدن**

**بررسی رفتار و اعمالان و وزیران**

**انوشیروان و زنجیر عدالت**

**قاضی و خطیب و محتسب**

**پژوهش کار دین و شریعت**

**صاحب خبران و کار آگاهان**

**مشورت با دانایان و پیران**

## اهداف درس

۱. درک معنایی واژه های :

به مظالم نشستن

دوکان

ترجمانی

۲. درک پیام خواجه نظام الملک در این بخش

## دادخواهی و سیرت نیکو ورزیدن

چاره نیست پادشاه را از آن که هر هفته‌ای دو روز به مظالم بنشیند و داد از پیدادگر بستاند ، و انصاف بدهد ، و سخن رعیت به گوش خویش بشنود بی‌واسطه‌ای ، و چند قصه که مهم‌تر بود باید که عرضه کنند و در هر یکی مثالی دهد ، که چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند جهان ، متظلمان و دادخواهان را ، در هفته‌ای دو روز ، پیش خویش می‌خواند و سخن ایشان می‌شنود ، همه ظالمان بشکوهند و دستها کوتاه دارند و کس نیارد بیدادی کردن و دست درازی کردن از بیم عقوبت



## دادخواهی و سیرت نیکو ورزیدن

چنان خواندم در کتب پیشینیان که بیشتر از ملکان عجم دو کانی بلند بساختندی ، و بر پشت اسب بر آن جا بایستادندی ، تا متظلمان که در آن صحرا گرد شده بودند ، همه را بدیدندی و داد هر یک بدادندی ، و سبب این ، چنان بوده است که چون پادشاه جایی نشیند که آن جایگاه را در و درگاه و دربند و دهلیز و پرده و پرده دار باشد ، صاحب غرضان و ستمکاران آن کس را باز دارند و پیش پادشاه نگذارند.

## دادخواهی و سیرت نیکو ورزیدن

شنودم که یکی از ملوک به گوش گرانتر بوده است . چنان اندیشید که کسانی که ترجمانی می‌کنند و حاجبان ، سخن متظلمان با او راست نگویند ، و او چون حال نداند چیزی فرماید که موافق آن کار نباشد .

## دادخواهی و سیرت نیکو ورزیدن

فرمود که متظلمان باید که جامهٔ سرخ پوشند و هیچ کس دیگر سرخ نپوشد تا من ایشان را بشناسم و این ملک بر پیلی نشستنی ، و در صحرا بایستادی ، و هر که را با جامه‌ی سرخ دیدی بفرمودی تا جمله را گرد کردندی ، پس به جایی خالی بنشستی و ایشان را پیش آوردندی تا به آواز بلند حال خویش می‌گفتندی ، و او انصاف ایشان می‌دادی .

و این همه احتیاط جواب آن جهان را کرده‌اند تا چیزی بر ایشان پوشیده نگردد .

# شرح

- ۱- به مظالم نشستن : مجلس دادخواهی ترتیب دادن ، دادرسی .
- ۲- انصاف دادن : داد دادن ، حق ستم‌دیده را از ستمگر گرفتن .  
قصّه : عرض حال ، نامه .
- ۳- مثال : فرمان .
- ۴- خداوند جهان : پادشاه بزرگ . «خداوند» : صاحب ، رئیس
- ۵- بشکوهند : بترسند ، می‌ترسند . از مصدر «شکوهیدن»  
نیارد : نتواند ، جرأت نمی‌کند ، فعل مضارع از «یارستن»
- ۶- بیدادی : ظلم ، ستم ، «بیداد + ی مصدری»
- عقوبت : مجازات ، تنبیه .
- خواندم : من ، نظام‌الملک ، خواندم .

# شرح

- -دوکان : سکو ، صفه ، دکان .
- عجم : غیر عرب ، ( در اینجا ایرانی ) .
- ۸- همه را : همه متظلمان را .
- سبب این : سبب این کار .
- ۹- درگاه : بارگاه ، ایوان شاهی .
- دربند : معبر ، کوچه
- دهلیز : راهرو .
- ۱۰- پرده‌دار : کسی بود که در درگاه (دربار) خدمت سلطان می‌کرده .
- باز دارند : مانع می‌شوند .

## شرح

- ۱۱- به گوش ... است : گوشش بسیار سنگین بوده است .  
«گراتتر» در معنی صفت مطلق به کار رفته است .
- ۱۲- ترجمانی : بیان کردن ، گزارش ، گردانیدن از زبانی به زبان دیگر .
- کسانی ... راست نگویند : مترجمان و حاجبان (پرده داران) سخن دادخواهان با او راست نگویند . («حاجبان» معطوف است به جمله «کسانی که ترجمه می‌کنند» از قبیل عطف مفرد به جمله) .
- ۱۴- موافق : مناسب

## شرح

- متظلم : دادخواه ، شکایت کننده . / باید ... پوشند : (اینکه دادخواه ، به هنگام دادخواهی ، جامه‌ای به رنگ یا جنس مخصوص پوشد و به محل دادرسی برود ، مدتها در ایران رسم بوده است . گاهی نیز دادخواهان جامه‌ای از کاغذ در بر می‌کردند و به پای علم و نشانه‌ای که برای راهنمایی این جماعت برپا می‌داشتند ، می‌رفتند . حافظ گوید :
- کاغذین جامه به خونابه بشویم که فلک رهنمونیم به پای علم داد نکرد
- ۱۴- این ملک : «ملک» به وسیله «این» معرفی شده است .
- ۱۶- خالی بنشستی : تنها می‌نشست ، «خالی» قید است برای «نشستن» نه صفت برای «جای» .
- ۱۸- احتیاط .... را : برای احتیاط ، محض احتیاط . (رأی اختصاص) . / کرده‌اند : پادشاهان عجم کرده‌اند.

# اهداف درس

- درک معانی و مفاهیم واژه های :

به گاه دیوان

طرایف

نمییارند گفت

ضیاع

تروخشک



## بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

عمال را که عملی دهند ، ایشان را وصیت باید کرد تا با خلق خدای تعالی ، نیکو روند و از ایشان جز مال حق ۳ نستانند ، و آن نیز به مدارا و مجاملت طلب کنند ، و تا ایشان را دست به ارتفای نرسد ، آن مال نخواهند ، که چون پیش از وقت خواهند ، رعایا را رنج برسد و درمگانه ارتفای که خواهد رسید ، از ضرورت به نیم درم بفروشند ، و از آن مستأصل و آواره شوند ؛ و اگر کسی از رعیت درماند و به گاو و تخم حاجتمند گردد ، او را وام دهند و سبک بار دارند ، تا بر جای بماند و از خانه خویش به غربت نیفتد .

# بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

و از احوال عامل پیوسته می‌باید پرسید ؛ اگر چنین می‌رود که یاد کردیم ، عمل بر وی نگاه دارد و اگر نه به کسان شایسته بدل کند ، و اگر از رعیت چیزی ستده باشد به ناوجب ، از وی بازستاند و به رعیت باز دهند و پس از آن اگر او را مالی بماند از وی بستانند و به خزانه آرند و او را مهجور کنند و نیز عمل نفرمایند تا دیگران عبرت گیرند و دراز دستی نکنند .

## بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

از احوال وزیران و معتمدان همچنین ، در سرّ می‌باید پرسید ، تا شغلهای بر وجه خویش می‌رانند یا نه ، که صلاح و فساد پادشاه و مملکت بدو باز بسته باشد ، که چون وزیر نیک روش باشد ، مملکت آبادان بُوَد و لشکر و رعایا خشنود و آسوده و با برگ باشند و پادشاه فارغ دل ، و چون بدروش باشد ، در مملکت آن خلل تولد کند که در نتوان یافت ، و همیشه پادشاه سرگردان و رنجور دل بُوَد و ولایت مضطرب .

## بهرام گور و وزیر خاین

چنین گویند بهرام گور را وزیری بود ، او را راست روشن خواندندی . بهرام گور همه‌ی مملکت به دست وی نهاده بود و بر او اعتماد کرده ، و سخن کسی بر وی نشنودی و خود شب و روز به تماشا و شکار و شراب مشغول بودی.

یکی را که خلیفه‌ی بهرام گور بود ، این راست روشن او را گفت که : «رعیت بی‌ادب گشته است از بسیاری عدل ما ، و دلیر شده‌اند ، و اگر مالش نیابند ترسم تباهی پدید آید ، و پادشاه به شراب و شکار مشغول گشته است و از کار رعیت و مردمان غافل است . تو ایشان را بمال ، پیش از آن که تباهی پدید آید .

## بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

و اکنون بدان که مالش بر دو روی بُود : بدان را کم کردن و نیکان را مال ستدن . هر که را گویم بگیر ، تو همی گیر» . پس هر که را خلیفه بگرفتی و بازداشتی ، راست روشن خویشتن را ، رشوتی بستدی و خلیفه را فرمودی که «این را دست باز دار» تا هر که را در مملکت مالی بود و اسپه و غلامی و کنیزکی نیکو بود و یا ملکی وضعیتی نیکو داشت ، همه بستد ، و رعیت درویش گشتند ، و معروفان همه آواره شدند . و در خزانه چیزی

## بررسی رفتار عواملان و وزیران

چون بر این حدیث روزگاری برآمد ، بهرام گور را دشمنی پدید آمد . خواست که لشکر خویش را بخششی دهد و آبادان کند و پیش دشمن فرستد ، در خزانه شد . پس چیزی ندید ، و از معروفان و رئیسان شهر و رُستاق پرسید ، گفتند : «چندین سال است که فلان و فلان ، خان و مان بگذاشته‌اند و به فلان ولایت شده‌اند» .

گفت : «چرا؟» گفتند : «ندانیم» . هیچ کس از بیم وزیر ،

با بهرام گور نمی‌یارست گفت .

# بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

بهرام گور آن روز و آن شب در اندیشه همی بود . هیچ معلوم نگشت که این خلل از کجاست . دیگر روز از دل مشغولی ، تنها بر نشست و روی به بیابان نهاد . اندیشان اندیشان همی رفت . روز بلند شد .



## بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

مقدار شش هفت فرسنگ رفته بود که خبر نداشت . گرمای آفتاب زور برآورد و تشنگی بر او غلبه کرد و به شربتی آب حاجتمند گشت . در آن صحرا نگاه کرد . دودی دید که همی برآمد . گفت : «به همه حال آن جا مردم باشد» . روی بدان دود نهاد .

چون نزدیک رسید ، رماه‌ای گوسفند دید خوابانیده و خیمه‌ای زده و سگی را بر دار کرده . شگفت ماند . رفت تا نزدیک خیمه . مردی از خیمه بیرون آمد و بر او سلام کرد و مر او را فرود آورد و محضری چیزی که داشت پیش آورد و نشناخت که او بهرام است . بهرام گفت : «نخست مرا از حال این سگ آگاه کن پیش از آن که نان خورم ، تا این حال را بدانم» .

## بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

جوان مرد گفت : «این سگ امینی بود از آن من ، با رَمهٔ گوسفند ، و از هنر او بدانسته بودم که با ده مرد برآویختی ، و هیچ گرگی از بیم او گردِ گوسفندان من نیارستی گشت ، و بسیار وقت ، من به شهر رفتمی به شغلی ، دیگر روز باز آمدمی . او گوسفندان را به چرا برد و به سلامت باز آوردی . بر این روزگاری برآمد .

روزی گوسفندان را بشمردم . چندین گوسفند کم آمد .  
همچنین هر چند روز نگاه کردم ، چندین گوسفند کم  
بودی ، و این جا کس هرگز دزد به یاد ندارد و هیچ گونه  
نمی توانستم دانستن که این گوسفندان من از چه سبب  
هر روز کمتر می شود .

حال رمه‌ی من از اندکی به جایی رسید که چون عامل صدقات پیامد و از من بر عادت گذشته صدقات خواست تمامی رمه را ، آن بقیتی که مانده بود از رمه من ، در سر کار صدقات شد ، و اکنون من چوپانی آن عامل می‌کنم . مگر این سگ با گرگی ماده دوستی گرفته بود و جفت گشته و من غافل و بی‌خبر از کار او .

## بررسی رفتار و اعمالان و وزیران

و قضا را روزی به دشت رفته بودم به طلب هیزم . چون بازگشتم از پس بالایی برآمدم و رمه را دیدم که می‌چرخیدند و گرگی را دیدم که روی سوی رمه آورده ، می‌پویید . من در پس خاربنان بنشستم و از پنهان نگاه می‌کردم .

# شرح

- عمّال : عاملان ، حاکمان ، کارگزاران .
- عمل : خدمت دیوانی (دولتی) .
- وصیّت ، سفارش .
- ۲- مجاملت : خوش رفتاری .
- ۳- ارتفاع : برداشت محصول .
- ۴- درمگانه : آنچه به ارزش یک درم (سکهٔ نقره) باشد .
- مستأصل : بینوا ، بدبخت ، از بیخ برکنده .
- ۵- سبک بار : خوشحال ، آسوده دل .

## شرح

- ۷- از احوال ... پرسید : باید از وضع رفتار حاکم مرتباً جویا شد . / عمل بر وی نگاه دارد : عامل بودن او را تثبیت کند ، او را در شغلش ابقا کند .
- ۸- به نا واجب : به طور ناروا ، به ناحق .
- ۱۰- مهجور کردن : تبعید کردن .
- نیز : دیگر .
- عمل نفرمایند : شغل دولتی به او ارجاع نکنند .



## شرح

- ۱۱ و ۱۲- تا .... یا نه : که کارها را به آن طریق که باید انجام می‌دهند یا نه .
- بر وجه خویش : به طریق و روش خود .
- ۱۳- برگ : توشه .
- ۱۴- در نتوان یافت : تدارک و جبران نمی‌توان کرد .
- ولایت مضطرب : حکومت پریشان .

## شرح

- - بهرام گور : بهرام پنجم ، پانزدهمین پادشاه ساسانی
- (جلد ۱ - ۴۲ - فت ۴۳۸ م) .
- راست روشن : این اسم را باید راست روشن خواند که املای قدیم راست روش است . (اقبال)
- ۱۸ - سخن کس بر وی نشنودی : به سخن سخن چینان درباره‌ی وی توجه نمی‌کرد.

# شرح

- - خلیفه : مأمور امنیت شهر .
- ۲۰- دلیر : گستاخ و جسور .
- ۲۱- مالش : (اسم مصدر از «مالیدن») جزا .
- ۲۲- بمال : گوشمال بده .

## شرح

- ۳۳- و اکنون : گاهی در معنای «و اما» .
- بر دو روی : بر دو وجه .
- ۲۴- خویشتن را : برای خویش ، (رای اختصاص) .
- ۲۵- دست باز دار : رها کن .
- ۲۶- وضعیت : زمین زراعتی
- ۲۷- معروفان : سرشناسان .
- گرد نمی‌آمد : جمع نمی‌شد .

## شرح

- ۲۸- حدیث : سخن ، موضوع . / خواست : بهرام گور خواست .
- ۳۰- رستاق : روستا ، معرب روستاک . / پرسید : سراغ گرفت .
- ۳۲- نمی یارست گفت : نمی توانست بگوید .

## شرح

- ۳۴- دل مشغولی : تشویق ، اضطراب ، (حاصل مصدر از دل مشغول + یاءِ مصدری) . / برنشست : بر اسب نشست ، سوار شد .
- ۳۵- بلند شدن روز : ادامه یافتن آن.

# شرح

- ۳۷- همی برآمد : بالا می‌آمد .

# شرح

- ۴۰- محضری : غذای حاضری ، غذای موجود بی‌تدارک قبلی .  
«محضر + یاءِ نسبت» .



# شرح

- ۴۳- بر آویختی : بر می آویخت ، جنگ و ستیز می کرد .
- ۴۴- نیارستی گشت : نمی توانست بگردد .
- ۴۵- بر آمد : گذشت ، سپری شد .

## شرح

- ۴۸- عامل صدقات : مأمور جمع‌آوری مالیات ، «عامل» : مأمور و متصدی .
- ۴۹ و ۵۰- صدقات خواست تمامی رمه را : صدقاتِ تمامی رمه را خواست .
- در سرِ کار صدقات شد : به عنوان صدقات و مالیات از دست رفت .
- مگر : نگو که ، اتفاقاً .

# شرح

- ۵۲- بالایی : تپه‌ای .
- ۵۳- پوییدن : رفتن ، دویدن .
- خاربن : بوته خار .
- از پنهان : پنهانی .

# اهداف درس

۱. درک مفهوم جملات

تورا ادبی بلیغ فرمایم .

ای نادانان که شمااید .

۲. شناخت معنای واژه های :

جرس

گرگن

بار

# اخوشیروان وزنجیر عدالت

بعد از هفت سال ، نیمروزی که سرای خالی بود و مردمان همه رفته بودند و نوبتیان خفته ، از جرسها بانگ بخاست و نوشیروان بشنید . در وقت دو خادم را بفرستاد.

## اخوشیروان و زنجیر عدالت

گفت : «بنگرید تا کیست که به تظلم آمده است». چون  
خادمان در سرای بار آمدند ، خری را دیدند پیر و لاغر و  
گرگن که از در سرای اندر آمده و پشت اندر آن  
سلسله‌ها می‌مالید و از جنبش زنجیر از جرس‌ها بانگ  
می‌آمد .

## اخو شیروان و زنجیر عدالت

خادمان رفتند و گفتند : «هیچ کس به تظلم نیامده است ، مگر خری لاغر و پیر و گرگن از در اندر آمده است ، و چون آسیب زنجیر به پشت او رسیده است او را خوش آمده است ، و به سبب خارش گر خویشتن را در آن زنجیر می‌مالد» .

## اخوشیروان وزنجیر عدالت

نوشیروان گفت : «ای نادانان ، که شمااید ، نه چنین است که شما می‌پندارید . چون نیک نگاه کنی ، این خر ۹ هم به داد خواستن آمده است . چنان خواهی که هر دو خادم بروید ، و این خر را میان شهر برید ، و از احوال این خر از هر کسی بپرسید و به راستی مرا معلوم کنید» .



## اخوشیروان و زنجیر عدالت

خادمان از پیش ملک بیرون آمدند ، و این خر را در میان شهر و بازار آوردند و از مردمان پرسیدن گرفتند که «هیچ کس هست از شما که این خرک را می‌شناسد ؟»

## اخوشیروان و زنجیر عدالت

همه گفتند : «ای واللّه ، کم کس است در این شهر که این خرک را نشناسد!» گفتند : «چون شناسید ؟ برگویید» .  
گفتند : «این خرک از آن فلان مرد گاژر است و قرب بیست سال است تا ما این خرک را می‌بینیم ؛ هر روز جامه‌های مردمان بر پشت او نهادی و به گاژران بردی و شبانگاه باز آوردی . تا جوان بود و کار می‌توانست کرد ، علفش می‌داد ، اکنون که پیر شد .

## اخوشیروان و زنجیر عدالت

کار فرو ماند آزادش کرد و از خانه بیرون کرد ، و اکنون مدت یک سال است تا نام آزادی بر این خرک افتاده است ، و شب و روز در محلتها و کوی و بازار می‌گردد ، و هر کس ، مزدِ خدای را ، علفی و آبی و مشتی گیاه بدو می‌دهند . مگر دو شبان روز است که آب و گیاه نیافته است و هرزه می‌گردد» .

## اخوشیروان و زنجیر عدالت

چون هر دو خادم از هر که پرسیدند همین شنیدند ، سبک باز گشتند و معلوم مَلِک نوشیروان کردند . نوشیروان گفت : «نه شما را گفتم که این هم به دادخواستن آمده است ؟ این خرک را امشب نیکو دارید ، و فردا آن مرد گاژر را با چهار مرد که خدای از محلت او با این خرک به بارگاه پیش من آرید ، تا آنچه واجب آید بفرمایم» .

## اخوشیروان و زنجیر عدالت

دیگر روز خادمان چنین کردند . خر را و گاژر را با چهار مرد که خدای ، به وقت بار ، پیش بردند . نوشیروان گاژر را گفت : «تا این خرک جوان بود و کار تو می‌توانست کرد ، علفش همی دادی و تیمارش می‌داشتی اکنون که پیر گشت و از کار کردن فرو ماند ، از بهر آن که علفش باید دادن ، نام آزادی بر وی نهادی و از درش بیرون راندی ؟

## اخوشیروان و زنجیر عدالت

پس حق رنج و خدمت بیست ساله‌ی او کجا رود ؟ « بفرمود  
تا چهل درّه‌اش زدند و گفت : «تا این خرک زنده باشد ،  
خواهم که هر شبان روزی ، چندان که این خرک گاه و جو  
و آب تواند خورد ، به علم این چهار مرد ، بدو می‌دهی و  
اگر تقصیر کنی و معلوم من گردد ، تو را ادبی بلیغ  
فرمایم» .

# شرح

- نیمروز : ظهر
- نوبتیان : ج نوبتی ، نگهبان ، نگهبان خیمه ، نقارهچی .
- جرس : زنگ .
- در وقت : فوراً.

# شرح

- -گرگن : جَرَب دار ، آن که بیماری دارد .
- -مگر : جز آن که .



# شرح

- ای نادانان که شمااید : شما چه سخت نادانید !

# شرح

- گازر : رختشوی .
- قرب : نزدیک .
- گازران : جای شستن جامه . از «گازر» + «ان» پسوند مکان .

# شرح

- تا : که .
- نام ... است : خر به ظاهر آزاد شده است .
- مُزِدِ خدای را : برای پاداش گرفتن از خدا ، از برای ثواب .
- هرزه می‌گردد : ول می‌گردد .

# شرح

- سبک : فوراً .
- کدخدای : بزرگ محله ، رئیس .

## شرح

- بار : اجازه دخول به حضور پادشاه ، به تعبیر امروز ، اجازه شرفیابی . (بار دادن تشریفات خاصی داشته که خواجه نظام الملک آن را در فصل بیست و هشتم سیاست نامه به تفصیل شرح داده است . متن کامل) .
- ۱۵- تیمار داشتن : غمخواری ، پرستاری و مراقبت .

# شرح

- درّه : تازیانه .
- به علم : با اطلاع ، با نظارت .
- تقصیر : کوتاهی .
- معلوم من گردد : به اطلاع من برسد .
- بلیغ : رسا و کامل .
- تو را ... فرمایم : دستور می‌دهم شدیداً تنبیهت کنند .

## اهداف درس

۱. درک مفاهیم جملات :

- الف- نگر تا مرا بر خویشان نگزینی .
- ب- پادشاهان از خون او یزار است .

۲. معنی واژه های:

الف- مشاھرہ

ب- بش

ج- محتسب

# قاضی و خطیب و محتسب

باید که احوال قاضیان مملکت ، یگان یگان بدانند ، و هر که از ایشان عالم و زاهد و کوتاه دست باشد ، او را بر آن کار نگاه دارند ، و هر که نه چنین بُود ، او را معزول کنند و به دیگری که شایسته باشد بسپارند .



# قاضی و خطیب و محتسب

و هر یکی را از ایشان بر اندازه کفاف او مشاخره‌ای اطلاق کنند تا او را به خیانتی حاجت نیفتد ، که این کاری مهم و نازک است ، از بهر آن که ایشان بر خون‌ها و مال‌های مسلمانان مسلطاند ، چون به جهل و طمع و قصد ، حکمی کنند ، بر حاکمان دیگر لازم شود آن حکم را امضا کردن و معلوم پادشاه گردانیدن و آن کس را معزول کردن و مالش دادن .

# قاضی و خطیب و محتسب

و گماشتگان باید که دست قاضی قوی دارند و رونق در سرای او نگاه دارند ، و اگر تعذری کند و به حکم حاضر نشود ، اگر محتشم بُود او را به عنف و کره حاضر کنند ، که قضا ، به روزگار ، یاران پیغمبر (ص) به تن خویش کرده‌اند و هیچ کس را نفرموده‌اند ، از بهر آن که تا جز راستی نرود و هیچ کس پای از حکم بار نتواند کشید .

# قاضی و خطیب و محتسب

و به همه روزگار ، از گاهِ آدمِ علیه‌السلام تاکنون ، در هر  
معاملتی و در هر مُلکی ، عدل ورزیده‌اند و انصاف بداده  
و انصاف بستده‌اند ، و به راستی کوشیده‌اند تا مُلکت در  
خاندان ایشان سال‌های بسیار بمانده است .

# قاضی و خطیب و محتسب

دادرسی پادشاهان عجم

چنین گویند که رسم مَلِکَانِ عَالَمِ عَجْمِ چنان بوده است که روز مهرگان و روز نوروز پادشاه مر عامّه را بار دادی ، و هیچ کس را بازداشت نبودی .

# قاضی و خطیب و محتسب

و پیش به چند روز ، مُنادی فرمودی که بسازید فلان روز را ، تا هر کس شغل خویش بساختی و قصّه‌ی خویش بنوشتی و حجتّ خویش به دست آوردی ، و خصمان کار خویش را بساختندی .

صفحه اولی  
قاضی و خطیب و محتسب

و چون آن روز بودی ، منادی مَلِک از بیرون در بایستادی و بانگ کردی که «اگر کسی مر کسی را باز دارد از حاجت برداشتن ، در این روز مَلِک از خون او بیزار است» .

# قاضی و خطیب و محتسب

سپس ملک قصّه‌های مردمان بستدی و همه پیش بنهادی و یک یک می‌نگریدی . اگر آن جا قصّه‌ای بودی که از ملک بنالیده بودی ، موبد موبدان را بر دست راست نشانده بودی- و موبد موبدان قاضی القضاة باشد به زبان ایشان

## قاضی و خطیب و محتسب

پس ملک برخاستی و از تخت به زیر آمدی و پیش موبد به دو زانو بنشستی ، گفتی : «نخست از همه داورى ها ، داد این مرد از من بده و هیچ میل و محابا مکن» .  
آن گاه ، منادی فرمودی کردن که «هر که را با ملک خصومتی هست، همه به یک سو بایستید تا نخست کار شما بگزارد» .



## قاضی و خطیب و محتسب

پس ملک موبد را گفتی : «هیچ گناهی نیست نزدیک ایزد  
تعالی ، بزرگتر از گناه پادشاهان ، و حق گزاردن  
پادشاهان نعمت ایزد تعالی را ، نگاه داشتن رعیت است  
و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه  
کردن .

## قاضی و خطیب و محتسب

پس چون ملک بیدادگر باشد ، لشکر همه بیدادگر شوند و  
خدای را ، عز و جل فراموش کنند و کفران نعمت آرند ،  
هر آینه خذلان و خشم خدای در ایشان رسد ، و بس  
روزگار برنیاید که جهان ویران شود و ایشان به سبب  
شومی گناهان همه کشته شوند ، و مُلک از خاندان  
تحویل کند .

## قاضی و خطیب و محتسب

اکنون ای موبد ، خدای را بین ، و نگر تا مرا بر خویشتن  
نگزینی ؛ زیرا هر چه ایزد تعالی ، فردا از من پرسد ، از  
تو پرسم و اندر گردن تو کنم . پس موبد بنگریستی ؛  
اگر میان وی و میان خصم وی حقی درست شدی ، داد آن  
کس به تمامی بدادی . اگر کسی بر ملک ، باطل دعوی  
کردی و حجّتی نداشتی ، عقوبتی بزرگ فرمودی و منادی  
فرمودی کردن که ، این سزای آن کس است که بر ملک و  
مملکت وی عیب جوید و این دلیری کند .

# قاضی و خطیب و محتسب

چون ملک از داوری بپرداختی ، باز بر تخت آمدی و تاج بر سر نهادی ، و روی سوی بزرگان و کسان خود کردی و گفتی : «من آغاز از خویشتن بدان کردم ، تا شما را طمع بریده شود از ستم کردن بر کسی . اکنون هر که از شما خصمی دارد خشنود کنید» .

و هر که به وی نزدیکتر بودی آن روز دورتر بودی و هر که قوی تر ، ضعیفتر بودی .

# قاضی و خطیب و محتسب

از وقتِ اردشیر تا به روزگار یزدگرد بزه‌گر ، هم بر این جمله بودند .  
یزدگرد روش‌های پدران بگردانید ، و اندر جهان بیداد کردن  
آذین آورد ، و سنتهای بد نهاد .

و مردمان در رنج افتادند و نفرین و دعای بد متواتر شد .  
اسپی برهنه ، ناگاه اندر سرای وی آمد بر صفتی چنان که هر که  
از بزرگان حاضر بودند به نیکویی این اسپ مقرر آمدند ، و  
همه کوشیدند تا او را بگیرند نتوانستند تا پیش یزدگرد آمد  
و خاموش ایستاد بر کنار ایوان .

## قاضی و خطیب و محتسب

پس ، یزدگرد گفت : «شما دور بایستید که این هدیه‌ای است که خدای تعالی ، مرا فرستاده است» .

برخاست نرم نرم تا بر اسپ آمد و بُش اسپ بگرفت و دست به روی اسپ فرو مالید و هم چنان به پشت او فرود آورد .

اسپ هیچ نجنیید و خاموش همی بود .

# قاضی و خطیب و محتسب

▪ یزدگرد زین و لُگام خواست . لُگام بر سرش کرد ، و زین بر پشتش نهاد ، و تنگ استوار کرد ، و آن گاه ، پس اندر آمد و خواست که پاردم اندر افکند ، اسب ناگاه جُفته‌ای بزد مر او را و را بر سر دل ، و بکشت و سر از در بیرون نهاد ، و هیچ کس وی را اندر نیافت ، و کس ندانست که از کجا آمد و به کجا شد . مردم بر آن متفق گشتند که این فرشته‌ای بود ، فرستادهٔ خدای تعالی که ما را از این ستمکار برهانید .

# شرح

- باید ... بدانند : (فاعل جمله پادشاهان هستند) .  
کوتاه دست : کسی است که از دست درازی به مال مردم خودداری  
کند .



# شرح

- مشاهره : اجرت ماهانه .
- اطلاق کردن : رها کردن ، کنایه از پرداختن مقرّری .
- نازک : باریک و حساس .
- ایشان : قاضیان .
- امضا کردن : اجرا کردن .
- مالش : گوشمالی ، مجازات

# شرح

- گماشتگان : مأموران ، عاملان .
- دست ... دارند : قدرت او را تقویت کنند .
- تعذّر : عذر آوردن ، امتناع .
- محتشم : با حشمت و شکوه .
- عُنف : درشتی ، شدت .
- کُره : (مقابل طوع) ناپسند داشتن ، بی‌میلی .
- ۸- به روزگار : در ایام گذشته .
- قضا ... کرده‌اند : یاران پیامبر در زمان گذشته شخصاً قضاوت کرده‌اند .
- به تن خویش : شخصاً .
- ۹- از بهر آن که تا : امروز به جای آن «از بهر آن که» یا «تا» می‌آورند .
- از بهر آن که ... نرود : تا جز بر طریق درستی و صلاح کاری انجام نشود .
- هیچ کس ... کشید : کسی نتواند از حکم شرعی سر باز زند .

# شرح

- انصاف ... بسته‌اند : داد مردم را داده و حق ستم دیده را از ستمکار گرفته‌اند .

# شرح

- عجم : غیر عرب ، در این جا : ایرانیان .
- مهرگان : مهم‌ترین عید ایرانیان جنوب غربی .
- مر عامّه را : عامّه را .
- بازداشت : منع ، مانع (اسم مصدر).

# شرح

- پیش به چند روز : از چند روز پیش.
- منادی فرمودن : فرمان دادن که منادا کنند و جار زنند ، ندا دادن . جار زدن .
- بسازید فلان روز را : برای فلان روز آماده شوید .
- قصّه : عرض حال .
- حجّت : دلیل .
- چون آن روز بودی : چون آن روز می‌رسید .

# شرح

- منادی : ندا کننده .
- حاجت برداشتن : عرض حاجت ، دادخواهی .
- از خون او بیزار است : خونش هدر است . (گشته خواهد شد) .

# شرح

- می‌نگریدی : می‌نگریست ، ماضی استمراری از «نگریدن» .
- موبد موبدان : رئیس موبدان (روحانیون زردشتی) که بالاترین مقام روحانی در دین زردشتی بود .
- بنالیده بودی : شکایت شده بود .
- ایشان : عجم ، ایرانیان .

# شرح

- نخست از همه داورى‌ها : پيش از همه داورى‌ها و قضاوت‌ها .
- محابا : جانبدارى ، پروا ، ملاحظه . از «محاباه» عربى .
- منادى فرمودى كردن : فرمان مى‌داد تا جار زنند.
- خصومت : ادّعا . شكائيت و طرفيت .
- گزاردن : ادا كردن ، انجام دادن .



# شرح

- هر آینه : همانا ، قطعاً .
- خذِلان : خواری .
- تحویل کند : منتقل می‌شود ، به دست دیگران می‌افتد .

# شرح

- نگر : متوجه باش ، هان . (شبه جمله است با کاربرد صوت تنبیه)
- نگزینی : برتر ندانی .
- دلیری : جسارت .

# شرح

- پرداختن از ... : فارغ شدن .

# شرح

- اردشیر : اردشیر پاپکان پسر پاپک . مؤسس سلسلهٔ ساسانی .
- یزدگرد : چهارمین پادشاه سلسله ساسانی ( ۳۹۹ - ۴۴۱ م ) .
- آذین : آیین ، آذین آورد : رسم کرد .
- سنت : آیین ، طریقه .
- متواتر : پیایی .

# شرح

- بر صفتی چنان که : بدان سان که .
- ( این حکایت هیچ گونه صحت تاریخی ندارد ) .
- مقرّ آمدن : اقرار کردن .

# شرح

- بُش : يال اسب .

# شرح

- لُگام : دهنه .
- تنگ : تسمه‌ای که بدان بار را بر ستور می‌بندند .
- پارْدُم : رانکی اسب .
- جفته : جفتک .

# اهداف درس

درک معنی واژه های :

۱- کفاف

۲- مادت

۳- مبتدع

۲- قصص



# پژوهش کار دین و شریعت

بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن ، و فرایض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی ، به جای آوردن و علمای دین را حُرمت داشتن و کفای ایشان از بیت‌المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزگاران را گرامی داشتن .

واجب چنان کند که در هفته یک بار یا دو بار ، علمای دین را  
پیش خویش راه دهد و امرهای حق ، تعالی ، از ایشان  
بشنود و تفسیر قرآن و اخبار رسول (ص) استماع کند ،  
و حکایات پادشاهان عادل و قصص انبیا علیهم السلام  
بشنود .

## پژوهش کار دین و شریعت

در آن حال ، دل از اشغال دنیا فارغ گرداند و گوش و هوش  
بدیشان سپارد ، و بفرماید تا فریقین مناظره کنند ، و هر  
چه او را معلوم نشود باز پرسد ، چون دانست به دل  
بگمارد .

که چون یک چندی چنین کرده شود خود عادت گردد ، و بس روزگاری برنیاید که بیشتر احکام شریعت و تفسیر قرآن و اخبار رسول ، علیه السلام ، او را معلوم گردد و حفظ شود ، راه کار دینی و دنیاوری و تدبیر صواب بر او گشاده شود ، و هیچ بد مذهب و مبتدع او را از راه نتواند بُرد .

# پژوهش کار دین و شریعت

و قوی رأی گردد و در عدل و انصاف بیفزاید و هوا و بدعت  
از مملکت او برخیزد . بر دست او کارهای بزرگ برآید و  
مادّ شرّ و فساد و فتنه از روزگار دولت او منقطع گردد.

# پژوهش کار دین و شریعت

و دست اهل صلاح قوی شود ، و مفسد نماند ، و در این جهان نیک نامی باشد و در آن جهان رستگاری ، و درجه‌ی بلند و ثواب بی‌شمار یابد و مردمان در عهد او به علم آموختن رغبت بیشتر کند .

# شرح

- پژوهش کردن : پی جویی کردن .
- فرایض : ج فریضه ، واجبات از قبیل نماز و روزه .
- سنت : طریقه ، آیین . «سنت رسول اکرم» : گفتار و کردار او .
- کفّاف : معاش بی‌نیاز کننده .
- بیت‌المال : خزانه‌ی کل مملکت در عهد خلفا .
- پدید آوردن : برقرار کردن .

# شرح

- واجب چنان کند : چنان واجب کند ، واجب است .
- قصص : داستانها ، ج قصّه .



# شرح

- اَشغال : کارها ، امور ، ج شغل .
- بدیشان : به علمای دین .
- فریقین : دو گروه ، طرفین ، کنایه است از شیعه و سنی .  
(تثنیهی فریق) .
- به دل بگمارد : به خاطر بسپارد .

# شرح

- پس روزگاری برنیاید : مدت زیادی طول نخواهد کشید .
- دنیاوی : دنیوی .
- صواب : درست .
- بد مذهب : بد کیش ، مُلجِد .
- مبتدع : بدعت گذار در دین .

# شرح

- بدعت : آیین نو ، عقیده‌ی نو که به خلاف دین باشد .
- هوا : (هوی عربی) خواهش نفس ، علاقه .
- مادّت : ریشه ، اساس ، مادّه .

# شرح

- دست ... شود : درستکاران قدرت می‌یابند .
- مفسد نماند : تباهکار باقی نمی‌ماند .
- ثواب : پاداش اخروی .
- ثواب بی‌شمار یابد : (نهاد این جمله و بسیاری از عبارات این بخش «پادشاه» است) .

# اهداف درس

درک معنی واژه های :

– خواری کاری

– پادافراه

– منهی

– خزینه

– توبره

– غایله

# صاحب خیران و کار آگاهان

واجب است بر پادشاهان از احوال رعیت و لشکر و دور و نزدیک خویش بر رسیدن ، و اندک و بسیار ، آنچه رود ، بدانستن . اگر نه چنین کند ، عیب باشد و بر غفلت و خوارکاری و ستمکاری حمل کنند و گویند : فساد و درازدستی که در مملکت می رود ، یا پادشاه می داند یا نمی داند .

اگر می‌داند و تدارکی و منعی نمی‌کند ، آن است که همچون ایشان ظالم است و به ظلم رضا داده است ، و اگر نمی‌داند ، پس غافل است و کم‌دان ، و این هر دو معنی نه نیک است . لابد صاحب برید حاجت آید . و به همه روزگار ، پادشاهان ، در جاهلیت و اسلام به همه شهرها برید داشته‌اند ، تا آنچه می‌رفته است از خیر و شر از آن بی‌خبر نبوده‌اند .

چنان که اگر کسی مرغی یا توبره‌ای گاه به ناحق ستده است از کسی ، به مسافت پانصد فرسنگ ، پادشاه را خبر بوده است و آن کس را ادب فرموده است ، تا دیگران بدانستند که پادشاه بیدار است و به همه جای ، کارآگهان گذاشته است ، و همه‌ی ستمکاران دست‌ها کوتاه کرده‌اند ، و مردمان در امن و سایه‌ی عدل به کسب و عمارت مشغول گشته‌اند ، و لیکن این کاری نازک است و باغایله .



باید که این کار بر دست و زبان و قلم کسانی باشد که بر ایشان هیچ گمان بد نبُود ، و به غرض خویش مشغول نباشند ، که صلاح و فساد مملکت در ایشان بسته است ، و ایشان از قبل پادشاه باشند و نه از قبل کسی دیگر ، و مزد و مشاهره‌ی ایشان باید که از خزینه ، مهیا ، می‌رسد تا به فراخ دلی احوال می‌نمایند .

و نباید که جز پادشاه کسی دیگر بداند که ایشان چه می‌نمایند ، تا هر حادثه‌ای که تازه شود پادشاه می‌داند و آنچه واجب کند می‌فرماید ، و به هر کسی در خورد او بی آگاهی او ، ناگاه پاداش و مالش و نواخت و پادافراه می‌رسد از پادشاه .

# صاحب خیران و کار آگاهان

چون چنین باشد ، مردمان پیوسته بر طاعت حریص باشند و از تاذیب پادشاه ترسند ، و کس را زهره‌ی آن نباشد که در پادشاه عاصی تواند بود و یا بد او یارد اندیشیدن ، که صاحب خبر و مُنهی گماشتن از عدل و بیداری و قوی رایی پادشاه باشد و آبادان کردن ولایت .

# شرح

- بررسییدن : تحقیق کردن ، وارسیدن .
- رَوَد : انجام می‌گیرد ، واقع می‌شود .
- خوار کاری : تنبلی ، سستی .

# شرح

- تدارک : جبران ، دریافتن .
- آن است که : از آن است که ، به علت آن است که .
- برید : نامه‌بر . پیک ، چاپار .
- «صاحب برید» : رئیس پیکان که مأمور اعلام وقایع شهر به سلطان بود .

# شرح

- توبره : کیسه‌ی بزرگ .
- ادب فرموده است : ادب کرده است ، تنبیه نموده است .
- عمارت : آباد کردن .
- نازک : باریک و حساس .
- غایله : غائله ، دشواری ، آسیب و گزند .

# شرح

- به غرض ... نباشند : به مصالح خود نیندیشند ، به فکر سود و زیان خود نباشند .
- در ایشان : به ایشان .
- ۱۰- از قِبَل : از طرف ، از جانب . / مشاهره : شهریه ، حقوق .
- ۱۱- خزینه : خزانه‌ی دولت .
- فراخ دلی : پُردلی ، بی‌باکی .
- احوال می‌نمایند : اوضاع را گزارش دهند .
- ۱۲- می‌نمایند : ارائه و عرضه می‌کنند ، گزارش می‌دهند . / تازه شود : پدید شود ، به ظهور رسد .
- می‌داند ... می‌فرماید : به جای «بداند و بفرماید» (مضارع اخباری به جای التزامی ، کاربرد قدیم) .
- ۱۳- واجب کند : لازم باشد ، ایجاب کند . / درخورد او : سزاوار او
- بی‌آگاهی او : بی‌آن که خود او خبر داشته باشد . / مالش : تنبیه .
- نواخت : نوازش ، دلجویی یا بخشش و انعام (از مصدر نواختن) .
- ۱۴- پادافراه : مجازات ، مقابل پاداش .

# شرح

- تأدیب : مجازات ، تنبیه .
- در پادشاه ... بود : بتواند نسبت به پادشاه نافرمانی و عصیان کند .
- یارد اندیشیدن : بتواند بیندیشد .
- که : زیرا که .
- مُنهی : خبر دهنده ، جاسوس .
- قوی‌رایی : داشتن اندیشه‌ی نیرومند . (حاصل مصدر ، از «قوی‌رای» + ی مصدری) .



# شرح

- دست ... شود : درستکاران قدرت می‌یابند .
- مفسد نماند : تباهکار باقی نمی‌ماند .
- ثواب : پاداش اخروی .
- ثواب بی‌شمار یابد : (نهاد این جمله و بسیاری از عبارات این بخش «پادشاه» است) .

# اهداف درس

۱. درک معانی کلمات :

– عرش

– خاطر لوح

– یک مرده

۲. درک مفهوم جمله زیر:

تدبیر یک تنه چون زور یک مرده باشد .

# مشورت با داخیان و پیران

مشاورت کردن در کارها از قوی‌رایی مرد باشد و از تمامی عقل و پیش‌بینی . چه ، هر کس را دانشی باشد و هر یکی چیزی داند : یکی بیشتر داند و یکی کمتر ، و یکی دانشی داند و هرگز کار نبسته و نیازموده ، و یکی هم دانش داند و هم کار بسته و تجربه‌ها کرده ، مثل این چنان باشد که یکی معالجتِ دردی و علتی از کتاب طب خوانده باشد و نام آن داروها همه به یاد دارد و بس .

# مشورت با داخیان و پیران

یکی نام همه داروها بدانند و معالجت آن علت کرده باشد و بارها تجربت کرده ، هرگز این با آن برابر نباشد . همچنین یکی باشد که سفرها بسیار کرده باشد و جهان بیشتر دیده و سرد و گرم بیشتر چشیده و در میان کارها بوده ، با آن کس برابر نتوان کرد این کس را ، که هرگز سفر نکرده باشد و ولایتها ندیده و در میان کارها نبوده ، و یا میانه حال باشد . این معنی را گفته‌اند که «تدبیر ، همه ، با دانایان و پیران و جهان دیدگان باید کرد» . و نیز یکی را خاطری تیزتر باشد و در کارها زودتر تواند دید ، و یکی کند فهم‌تر باشد .

# مشورت با داخایان و پیران

و دانایان گفته‌اند که «تدبیر یک تنه چون زور یک مرده باشد و تدبیر دو تنه چون زور دو مرده و تدبیر ده تنه چون زور ده مرده باشد». و در هر حالی نیروی ده مرده بیشتر و قوی‌تر از نیروی یک مرده باشد. همچنین تدبیر ده کس قوی‌تر از تدبیر دو کس باشد یا سه کس یا پنج کس.

# مشورت با داخیان و پیران

و همه‌ی جهانیان متفق‌اند که از آدمیان هیچ کس داناتر از پیغامبر ما محمد مصطفی (ص) نبوده است . به همه دانش که او را بود ، از پس هم چنان بدیدی که از پیش ، و آسمان‌ها و زمین‌ها و بهشت و دوزخ و لوح و قلم و عرش و کرسی و آنچه در این هر دو میان است بر او عرضه کردند .

## مشورت با داخیان و پیران

و جبرئیل علیه السلام هر زمان همی آمد و وحی همی آورد و از بوده و نابوده خبر همی داد- با چندین فضیلت و معجزات که او را بود ایزد تعالی ، او را همی فرماید : «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» یا محمد ، چون کاری خواهی کرد و یا مهمی تو را پیش آید ، با یاران خویش تدبیر کن. او را مشورت همی فرماید کردن . چون او بی نیاز نبود از تدبیر و مشورت ، بیاید دانستن که هیچ آفریده بی نیاز نتواند بود .

# شرح

- تمامی : کمال ، تمام بودن .
- مَثَل : نظیر ، مانند .
- علّت : بیماری .



# شرح

- در میان کارها بوده : دست‌اندر کار بوده ، (در تداول امروز) .
- میانه حال : ظاهراً مراد کسی است که نه چندان بی‌تجربه باشد و نه مجرب .
- این معنی را : برای این معنی ، به جهت ...
- تدبیر : مشورت ، رای زنی .
- ۶-خاطر : ذهن ، ضمیر .
- تواند دید : می‌تواند درک کند ، تشخیص دهد .
- دیدن : بصیرت ، درک .

# شرح

- یک مرده : به اندازه‌ی یک مرد ، یک شخص ، (صفت مرکب) .

# شرح

- به همه : با همه ، با وجود همه ی .
- از پس ... پیش : از پشت سر به همان خوبی می‌دید که از پیش رو.
- ۹ و ۱۰ - لوح و قلم : «لوح» لوح محفوظ است (قرآن کریم ۱/۲۱/۸۵) و آن به صحیفه‌ای تفسیر گردیده که آنچه در جهان جاری و ساری می‌شود .
- بر آن نوشته شده است «قلم» (قرآن کریم ، ۱/۶۸) : به قلمی تفسیر گردیده که لوح با آن نوشته شده و نخستین چیزی شمرده شده است که خدا آفرید .
- عرش : مجازاً مقام و جایگاه الهی . جایگاه صدور امر الهی (تدبیر امر).
- کرسی : عرش .
- در این هر دو میان : در میان این هر دو (در میان زمین‌ها و آسمان‌ها) .
- عرضه کردن : نشان دادن .

# شرح

- جبرئیل : فرشتهی وحی ، فرشتهی مقرب خدا.
- او : حضرت محمد (ص) .
- وَشاورهم فی الامر : (قرآن کریم : آل عمران ، ۱۵۹) .

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)

## سایت مرجع دانشجوی پیام نور

- ✓ نمونه سوالات پیام نور : بیش از ۱۱۰ هزار نمونه سوال همراه با پاسخنامه
- تستی و تشریحی
- ✓ کتاب ، جزوه و خلاصه دروس
- ✓ برنامه امتحانات
- ✓ منابع و لیست دروس هر ترم
- ✓ دانلود کاملاً رایگان بیش از ۱۴۰ هزار فایل مختص دانشجویان پیام نور

[www.salampnu.com](http://www.salampnu.com)